سخنرانی مسجد مجتهدی - جلسه 7

أَعُوذُ باللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِینَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعینَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْـبِیاءِ وَ المُرْسَلینَ، حَبیبِ إلهِ العالَمینَ وَ خاتَمِ النَّبیّینَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَـيْتِهِ الأطْيَبینَ الأنْجَبینَ، الهُداةِ المَهدیّینَ، سِیَّما مَوْلانا وَ سَیِّدِنا الإمامِ الْمُبینِ وَ الكَهْفِ الحَصینِ وَ غِیاثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكینِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمینَ

یک خواهشی دارم که ان‌شاءالله مستجاب خواهد بود. موقعی‌که به نام نامی و لقب گرامی اعلی‌حضرت بقیه الله ارواحنا فداه حرکت کردید، خواهشمندم که امشب از اصحاب میسره بشوید، حدود چهل نفر یا بیشتر همین‌جا، جا می شود. ممکن است در وسط بعضی رفقا تشریف فرما شوند، اسباب زحمت شما می‌شوند. موقعی‌که به نام مقدس امام عصر ارواحنافداه حرکت کردید و عرض ارادت کردید تشریف بیاورید این‌طرف، بنده هم، روحم را و رویم را به این‌طرف متوجه خواهم کرد که هر وقت رفقائی آمدند، آن‌جا، جا داشته باشیم.

صاحب الهیبه العسکریه والغیبه الالهیه مولانا و سیدنا وامامنا وهادینا بالحق القائم بامره و لعنه الله علی اعدائهم ابدالابدین و دهر الداهرین

(یا ایها الذین آمنو اتقو الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نوراً تمشون به و یغفرلکم والله غفور رحیم) [1]

برای آقازاده‌های محصلین، یک مقدمه کوتاهی را بگویم که از جنبه اعتقادی لازم است آن را بدانید و آن این است که خداوند متعال همه چیز را در قرآن گفته است:

(لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین) [2] (ما فرطنا فی الکتاب من شیء) [3] (و کل شیء احصیناه فی امام مبین) [4]

این آیات دلالت می کند بر این‌که قرآن مقدس، حاوی تمام مطالب است،

این یک مطلب.

دوم این‌که ما می‌بینیم در قرآن هیچ مطلبی، هیچ حکمی از احکام را نمی‌توانیم از قرآن استنباط کنیم، قرآن برای هیچ حکمی از احکام فرعیه ما کفایت نمی‌کند، علی‌رغم خلیفه ثانیه، خلیفه تنیث مجازی دارد، رضی الله عنا جمیعا که فرمودند: «حسبنا کتاب الله»، قرآن ما را کافی است، هیچ قرآن در احکام تعبدیه از اول طهارات تا آخر دیات کافی نیست.

واقعاً این بزرگوار معجزه فرمودند. تمام قرآن برضد فرمایش حضرت خلیفه ثانیه است.

ما از خلیفه ثانیه می‌پرسیم: بنده می‌خواهم از قرآن احکام نمازم را در بیاورم، هیچ چیز از نماز را نمی‌توانم از قرآن در بیاورم. کجای قرآن گفته است در نماز سوره فاتحه الکتاب را بخوانید؟ کجای قرآن گفته است که نماز صبح دو رکعت است؟ کجای قرآن گفته در هر رکعتی یک رکوع است و دو تا سجده؟ کجای قرآن گفته است که درسجده بگوئید: سبحان ربی الاعلی و بحمده؟

چهار هزار مساله دارد نماز، مقدمات آن، مقارنات آن، تعقیبات آن، مستحبات، واجبات، اجزاء و شرایط آن، اجزاء رکنی، اجزاء غیر رکنی، قواطع نماز، موانع نماز، شکیات نماز. هیچ چیز از این‌ها به سلامتی شما در قرآن نیست. پس «لاحسبنا کتاب الله»، قرآن برای همین نماز هم کافی نیست، علی‌رغم خلیفه ثانیه که ماشاءالله یک اقیانوسی از جهل هستند، قدرت خدا.

ما می‌گوئیم: آقا شیخ. چون بعد از پیغمبر دو شیخ داریم، شیخ اول و شیخ دوم، می‌گوئیم: آقا شیخ، این قرآن، برای ما معین کن که روزه، شرائطش چیست؟ موانعش چیست؟ کجای قرآن دارد که اگر سر زیر آب کردی روزه‌ات باطل است؟ کجای قرآن دارد که اگر جُنب شدی، محتلم شدی روزه‌ات باطل است، مثلاً، یا باطل نیست؟ این مبطلات روزه در کجای قرآن دارد؟ زکاتش، خمسش، حجش، جهادش، ابواب معاملات، از بیع و شراع، رهن، اجاره، عاریه، برو، مساقات و مضاربه، حدود، حد زانی و زانیه، ؟؟؟ 8:30 و برو به قصاص، تا آخر دیات، صید، ذباحه، هیچ‌کدام از این‌ها را به قدرت خدا، قرآن کافی نیست.

بلکه قدری برو بالاتر،

در معارف مبدئیه، قرآن تنها کافی نیست، نشانه‌اش این‌که در همه ابواب معارف طرفین اختلاف به آیه قرآن استدلال می‌کنند: جبری‌ها به بعضی از آیات استدلال می‌کنند، تقدیری‌ها به بعضی دیگر، در کجای قرآن قضای حتمی و غیر حتمی را برای ما تفضیل داده و بیان کرده است؟

خلاصه مطلب، یک جمله به شما می‌گویم، این را خوب به ذهنتان بسپارید طلبه‌ها، قرآن به تنهائی کافی برای هیچ چیز نیست. و آن‌وقت همین قرآن ادعا کرده است که همه چیزی توی قرآن است:

(لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین) [5] کتاب مبین یعنی قرآن،

(و کل شیء احصیناه فی امام مبین) [6] سنی‌ها اسم قرآن را امام گذاشته‌اند، به مناسبت همین آیه، لذا این قرآنی که دست ما است می‌گویند: «امام عثمان» چون این را عثمان درست کرده است، این را که پیغمبر درست نکرده است، آن‌که پیغمبر درست کرده بود پیش علی ابن ابیطالب7 است.

ابوبکر بعد از پیغمبر آمد جمعیتی را جمع کرد و نشستند و قرآن جمع کردند، بعد در دوره عثمان آن‌قدر اختلاف پیدا شده بود که در قرآن، الی ماشاءالله. چهل هزار قرآن بنابر نقلی و بنابر نقل دیگر هشتاد هزار قرآن را جناب عثمان گرفتند، در بعضی تواریخ سوزاندند و در بعضی تواریخ با آب شستند، یک قرآن در هشت نسخه نوشتند، یکی فرستادند به یمن، یکی فرستادند به کوفه، یکی به بصره، یکی به شام، یکی به مکه، یکی هم به مدینه. سنی‌ها اسم آن را گذاشتند «امام عثمان». الان هم می‌گویند: «امام عثمان». با این‌که این قرآن، امام مبین است، کتاب مبین است، همه چیز در آن است، هیچ چیز را ما نمی‌توانیم از قرآن در آوریم، معطل نشوید.

یک دسته اخلاقیات مثل (ان الله یأمر بالعدل و الاحسان) [7] ،

بله،

در اخلاقیات و مستقلات عقیله، مثل حرمت کذب، مثل وجوب احسان و مثل حرمت ظلم و امثال ذلک را می‌توان از قرآن فهمید،

پس مطلب چیست؟ قرآن که دروغ نمی‌گوید، این ادعائی که قرآن کرده است که دورغ نیست و عجیب این است که با این ادعائی که قرآن کرده، ما هیچ چیز از قرآن نمی‌فهمیم، مطلب چیست؟

مطلب این است که خود همین قرآن بعد می‌گوید: این قرآن، تأویل دارد، قرآن، تنزیل دارد و تأویل دارد. آوردنده قرآن، پیغمبر، حضرت ابوالقاسم محمد9 می‌فرمایند: قرآن ظاهر دارد و باطن دارد، قرآن، تنزیل دارد و تأویل دارد، قرآن تخوم دارد و مُطلع دارد، قرآن رموز دارد، اشارات دارد، قرآن کنایات دارد، استعارات دارد، قرآن، مطلقات دارد، مقیدات دارد، قرآن عمومات دارد، مخصصات دارد، قرآن حقیقت دارد و مجاز دارد.

معلوم می‌شود آن‌قدری از قرآن که روی زمین است، به همان‌قدر هم زیر زمین است. چرا این کار را کرده است؟

خوب، ظاهرش را طلبه‌هائی که سواد ادبی پیدا کنند، یعنی نحو و صرف و اشتقاق را خوانده باشند، می‌دانند.

شما طلبه‌ها واجب است کتاب شرح نَظام بخوانید، از علم اشتقاق شما محروم هستید طلبه‌ها. من دو الی سه سال است به آقای مجتهدی می‌گویم، ولی حرف بنده چنان اثری ندارد، شما الا و لابد بگوئید ما می‌خواهیم شرح نظام بخوانیم. یک دور اشتقاق اطلاع پیدا کنید، ما با شما رفیق هستیم. کاری با غیر طلبه‌ها نداریم، آن‌ها مجسمه‌ای هستند که در مجلس تماشا می‌کنند، حق حرف هم ندارند، من با شما طلبه‌ها حرف می‌زنم،

ادبیت شما ناقص است و حیف است. به قم هم که بروید مثل این‌چنین موسسه‌ای پیدا نمی‌کنید. یک موسسه‌ای که خالص و بی‌ریا و دل‌سوزانه شما را ملا کند، مثل همین مدرسه و مسجد آقای مجتهدیریال در قم هم پیدا نمی‌کنید، هوی و هوستان برندارد، نگوئید آن‌جا هفت هزار طلبه است. یکی مرد جنگی به از صد هزار. آن‌وقت در این‌جا بایستی تحصیلات ادبیتان کامل بشود،

اشتقاق باید بدانید، نحو و صرفتان هم باید کامل‌تر بشود، نپرید، از هدایه پریدن به سیوطی، ازسیوطی پریدن به مغنی، مغنی هم یک باب یا دو باب خواندن، این‌ها طفره رفتن در علم است. یک قدری طولانی‌تر وعمیق‌تر شوید. شما باید جامی را بخوانید، سیوطی را با تصحیح و توضیح و حاشیه ابوطالب خوب بدانید، باید مغنی را حداقل از باب اول تا باب چهارم خوب بخوانید، نه فقط باب اول و چهارم، وخوب بفهمید. آن‌وقت می‌شوید شیخ رجل بزرگوار می‌شوید، عجل جسد له خوار! آن‌وقت شما نهج‌البلاغه امیرالمومنین7 را به خوبی می‌فهمید، آن‌وقت روایات را به خوبی می‌فهمید، خطبه‌های پیامبر و ائمه را به خوبی می‌فهمید، مرد ادیبی می‌شوید.

ومن این توقع را از شما دارم. خیلی همه شما را دوست دارم، به صاحب منبر، فقط به علاقه شما طلبه‌ها به این‌جا می‌آیم، و الا برای بنده منبر قحطی نیست، منبرها، جمعیت‌ها، هیاهوها، همه این‌ها پیش بنده حرف مفت است، با چهار تا طلبه بنشینم و بگویم و بشنوم، برای من خیلی لذیذتر است. هرکس نحو و صرف،

فقط به صرف میر تنها قناعت نکنید، شرح تصریف را هم به خوبی بخوانید،

صرف و نحو و اشتقاق و لغت، این چهار علم را که خوب خواندید، آن‌وقت ظاهر قرآن را می‌فهمید، از ظاهر قرآن بهره‌برداری می‌کنید.

عرب‌هایی که لهجه آن‌ها، عرب حجازی است، آن‌ها هم یک مقداری می‌فهمند، مگر درس بخوانند، اگر درس بخوانند زودتر از شما و بهتر از شما ظاهر قرآن را می‌فهمند.

یک دسته اخلاقیات در قرآن است به سواد عربی می‌فهمید، اما بخواهید از قرآن، شما، حکم طهارت خود را، مطهرات چند تا است؟ متنجس، منجس است یا نیست؟ آیا بول را با آب قلیل بخواهند تطهیر کنند، تعدد لازمه دارد یا ندارد؟ هیچ‌یک از این احکام را از روی قرآن نمی‌توانید بفهمید، نمی‌توانید.

قرآن می‌گوید: همه چیز توی من است،

درست است، توی قرآن است، اما نه به ظاهر بلکه «بظاهره و باطنه» نه به تنزیله، بل به «تنزیله و تأویله»،

خوب،

این تأویل و باطن و این‌ها کجا هست؟

خود پیغمبر می‌فهمد. بعد از پیغمبر آن‌هائی که وصی و خلیفه واقعی پیغمبر هستند، آن‌ها هم می‌فهمند. برای آن‌که دماغ این لوطی‌ها را، یعنی ابوبکر و عمر، ابوعبیده جراح را، الواطهائی که ریش دارند، ریش‌هائی که هفت تیرشان توی ریششان است، خنجرشان توی تسبیحشان است، تیرسه شعبه‌شان توی شانه‌هایشان است،

به قدری با این‌ها مخالف هستم. آن‌قدری که با عمر مخالف هستم با این‌ها هم مخالف هستم، که عمر سر دسته همین‌ها بود، این لوطی‌ها می‌آیند با حقه‌بازی، با الواطی و الدنگی، محراب و منبر پیغبر را می‌گیرند.

خوب اهل حقیقت چکار کنند؟ ابوبکر آمده بالای منبر نشسته است، عمر آمده بالای منبر نشسته است، عموم مردم هم که عوام کالانعام هستند، به هری می‌آیند و به بری می‌روند، به کشی می‌آیند و به کشی می‌روند. نوع عوام گوسفند هستند، یکی که از آب جست، باقی دیگر هم می‌جهند، یکی پرید آن‌طرف همه گوسفندهای دیگر هم می‌پرند. مخصوصاً اگر یک دست سیاسی هم پشتش باشد، یک مرتبه می‌بینی یکی هوی بلند شد از هوا مثل کوه، اهل حق چکار کنند؟ از کجا بفهمد؟

اهل حق در مقام بر می‌آیند که قرآن بتأویله وتنزیله، بظاهره وباطنه، بتخومه و باطن باطنش را چه کسی می‌فهمد؟

به علم قرآن خلیفه واقعی پیغمبر معین می‌شود و خدای متعال دستی این کار را کرده است. علم قرآن پیش یک عده‌ای گذاشته است، (فاسالوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات والزبر) [8] ،

یهودی‌ها بینه و زیر را چه می‌فهمند؟ مفسرین گفته‌اند: اهل ذکر یهودی‌ها هستند،

یهودی‌ها از بینه وزیر چه می‌فهمند؟

قرآن می‌گوید: (وکفی بالله شهیدا بینی وبینکم و من عنده علم الکتاب) [9]

معلوم می‌شود علم قرآن توی سینه یک دسته خاصی است. معلوم می‌شود اهل ذکری که باید برویم از آن‌ها سئوال کنیم، یک دسته خاصی هستند، اهل ذکر هستند. قرآن ذکر است. (انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون) [10] معلوم می‌شود ذکر اهلی دارد.

علم قرآن، پیش اهل قرآن است، علم قرآن، پیش من عنده علم الکتاب است، علم الکتاب توی سینه بچه‌های پیغمبر است، همان‌ها جانشین پیغمبر هستند، برای همین کار خدای متعال آمده قرآن را محکم ومتشابه کرده است، قرآن را مجمل و مفصل کرده است، قرآن را به صورت جمع و تفصیل آورده است، این‌ها نکته‌های عجیبی است، یک ماه رمضان می‌خواهد که من در اطراف این مسائل مفصل بگویم و شما روشن بشوید. (ولقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم) [11] ، مفصلات دارد.

از آن‌طرف، جمعی و جملی دارد. یک چیز عیجبی است در این‌جا.

حالا کلمات جمعی آن کدام است و کلمات جملی آن‌ها کدام است؟ و کلمات تفصیلی آن کدام است؟ همین را «من عنده علم الکتاب» می‌دانند.

مـــیان عاشق و معشوق رمزی است   چه دانـــد آن‌که اشتر می‌چـــراند

آن‌کسی‌که مدتی از عمرش را هیزم شکنی و هیزم فروشی می‌کرده است، با بابایش می‌رفته کوه‌های مکه، تیشه و تبر برداشته‌اند و هیزم می‌کنده‌اند و کوتاه می‌کرده‌اند و به پشت نامبارکشان می‌گرفتند و آن‌وقت می‌آوردند سر میدان کاه‌فروش‌ها، داد می‌زدند: آی هیزم داریم. هیزم خشک داریم، چندر غازی دستشان می‌آمد شب می‌رفتند نان و پنیر می‌خوردند، این بزرگوار سرش از اسرار قرآن چی در آورده؟ این حرف‌ها را چه می‌فهمد ؟

قرآن را کسی می‌فهمد که از خانه کعبه، مادرش بیرونش که آورد و بردش پیش پیغمبر، پیغمبر او را بغل می‌گرفت، پیغمبر شیرهائی که مادرش اضافه توی ظرف ریخته بود، آن‌ها را بر می‌داشت می‌داد به علی ابن ابیطالب7، پای گهواره علی بن ابیطالب7 می‌نشست و لالائی می‌گفت. علی7 را

به بغلش می‌گرفت، علی7 را روی شانه‌اش سوار می‌کرد، علی7 را دستش را می‌گرفت و همراه خودش پا به پا راهش می‌برد. آن‌وقت در غار حراء که می‌رفت، توی خلوت خانه سر پیغمبر بود، جائی که بین او و خدا خلوت می‌شد، علی7 را آن‌جا می‌برد. تمام رموز را به علی7 آموخت ،بعد هم که بزرگ شد اول کسی‌که دست به دست پیغمبر داد و ایمان به پیغمبر آورد علی7 بود. بعد هم هر آیه‌ای که نازل شد، هم ظاهرش را و هم باطنش را و هم اشاراتش را و هم رموزش را، هم کنایاتش را، هم استعاراتش را، هم مجازاتش را، هم قرائن منفصله مجازات را و قرینه متصله مجازات را که عقل است، همه این‌ها را به علی7 فهماند.

آن قرآن را می‌فهمد نه یاروئی که توی میدان خر و قاطر بود، جائی که اجاره خر می‌داد و اجاره شتر می‌دادند. یک عده مردمی بودند، پول زیادی داشتند، شتر می‌خریدند، به کرایه، به مسافرینی می‌دادند که به اقطار می‌رفتند و از این راه استفاده می‌کردند، مستغلاتشان این بود. یک عده هم می‌خواستند مسافرت کنند، یک عده دلال هم بودند که می‌دانستند چه کسی چند تا الاغ و شتر و یابو دارد؟ کرایه این‌ها هم چقدر است؟ و چه کسی می‌خواهد مسافرت کند؟ مسافرین می‌آمدند پیش این دلال‌ها، میرزا فلان.

ما می‌خواهیم برویم طائف، با سرنشین یا کجاوه یا پالکی؟ آن‌وقت این می‌گفت: چند تا کجاوه داریم با یابو، چند پالکی داریم با شتر، چند تا سرنشین خر داریم، از این‌جا تا طائف قیمتش این است. این طی می‌کرد با مسافر و صاحب مال، آن‌وقت مال را از صاحب مال می‌گرفت وبه این می‌داد، خودش هم مابین حق الدلالی می‌گرفت. دلالی، آن‌هم این نوع دلالی. دلالی یک وقت قِماش است، یک وقت دلالی بلور است، یک وقت دلالی، قالی صادراتی و وارداتی است یک چیزی، دلالی خر و قاطر، آن‌هم به کرایه دادن. آن بزرگوار، مدتی در این شغل شریف بودند، حضرت خلیفه ثانیه،

اگر بیوگرافی این بزرگوارها را برایتان بگویم، اگر تابلوی این بزرگواران را بکشم، شب خوابتان نمی‌برد طلبه‌ها.

به هر حال،

این چه خبر دارد که قرآن با قاف است یا با غین؟ این چه می‌فهمد قرآن با همزه است یا با عین است؟

آن‌وقت به گذاردن علم کتاب را در سینه اشخاص، آن اشخاص را به مقام وصایت و خلافت اقامه می‌کند خدا و پیغمبر،

قرآن پیغمبر را پیغمبر کرده است، پیغمبر قرآن را قرآن نکرده است، این را ملتفت باشید. پیغمبر به برکت قرآن، پیغمبریش ثابت و مثبت شده است، نصب پیغمبر به نبوت از قرآن است که می‌گوید: (و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل) [12] ، قرآن پیغمبر را به رسالت منصوب داشته است که می‌گوید: (ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین) [13] ، همان‌طوری‌که قرآن پیغمبر را منصوب کرده است بر رسالت، همان‌طور، قرآن علی7 را منصوب به وصایت کرده است، به علمش.

گواه پیغمبر چیست وکیست؟

دوتا،

در هر قصه‌ای دو شاهد عادل لازم است. در شهادت هم باید عن حسٍ باشد نه عن حدسٍ، این در کتاب قضا و شهادات فقه مسلم است. می‌گویند: شهادت به چیزی حق ندارید بدهید الا این‌که آن را مثل کف دست خود ببیند. باید شهود، ادعای رویت کنند، که اگر شنیده باشند از کسی و شهادت سماعی بدهند، شهادتشان مقبول نیست.

دو تا شاهد پیغمبر برای خودش آورده است، که این دو شاهد، شهود عن حسٍ هستند،

یکی خدا که احاطه علمی دارد بوجود پیغمبر و به روح پیغمبر و به بدن پیغمبر و به تمام مراتب پیغمبر و آن شاهد دیگری هم که پهلوی خداست، او هم بایستی یک خورده‌ای شباهت داشته باشد.

نمی‌شود بنده در قضیه‌ای دو تا شاهد بیاورم، یکی پروفسور دانشمند، عالم حسابی که درقضیه هم بوده و دیده، او را بیاورم، یک دانه گوسفند هم این‌طرف بیاورم و بگویم این دو شاهد بنده است، یکی این پروفسور، یکی این گوسفند. می‌خندند به بنده، می‌گویند: گوسفند که عِدل پروفسور نمی‌شود. پس باید شاهد دوم من هم، خورده‌ای شباهت به شاهد اول داشته باشد. (کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب) [14] ، من عنده علم الکتاب، چهار تا آخوند یهودی نیستند، آخوند یهودی یک شلغمی است، آن کیست که هم ردیف خدا و هم پهلوی خدا و هم ترازو خدا باشد؟

سنی‌ها می‌گویند: من عنده علم الکتاب، آخوندهای یهودی هستند که علم به تورات دارند!

جناب سنی. بچه عایشه. آن‌ها عایشه را مادر خودشان می‌دانند، بچه خانم ارتشبد عایشه. این مردی‌که یهودی، علمش به کتاب خودش؛ اصلا یهودی‌ها کتاب ندارند، مدینه گفتی وکردی کبابم. اسم تورات آوردی، باز من شعله‌ام می‌کشد. شاید این دو الی سه شب کیفم کشید قدری شرح تورات و انجیل دادم.

کتاب موش و گربه ما، از کتاب تورات و انجیل اعتبارش بیشتر است.کتاب نان و حلوای ما اعتبارش بیشتر است.

خدا در کتب عهد عتیق، یک دهانی دارد مثل ؟؟؟ 34 آتش، از توی دهانش نفس که می‌کشد، آتش بیرون می‌آید. در عین حال آن‌قدر این دهان سرد است که آب را بریزی فوری یخ می‌شود، این‌ها فرمایشات تورات است.

آن وقت ملای آن چیست؟ ملای آن هم، سنخ همان است، تناسب حکم و موضوع، به قول فقهاء.

طلبه‌ها این‌ها را یاد بگیرید

آن‌وقت خدا برای گواهی رسالت پیغمبر می‌گوید: دو تا شاهد دارد این پیغمبر:

یکی خدا،

یکی دیگرش آخوند ملا یعقوب ؟؟؟ 34:55 یهودی. سنی‌ها می‌گویند: من عنده علم الکتاب، آخوندهای یهودی هستند،

ای نافهم‌ها، عقلتان کجا رفته است؟

بنده بگویم دو شاهد دارم، بر این‌که منبر من، منبر علمی دینی است، یک شاهد من حضرت آیه اللهالعظمی آقای خوئی، یک شاهد دیگرم این بچه که نمی‌فهمد امثله با سین است یا ثاء.

خوب به بنده می‌خندند.

باید دو شاهدی که می‌آورم بر این مطلب مهم که علمی و دینی بودن منبر می‌باشد، باید دو شاهد قرین هم باشند، لااقل نزدیک هم باشند. پس من عنده علم الکتاب، یهودی‌ها نیستند، سنی‌ها بد تفسیر می‌کنند، تفسیر به رای می‌کنند.

من عنده علم الکتاب کیست؟ آن کسی است که از سرشب تا صبح در باء بسم الله، برای ابن عباس سخن می‌گفت، شب به صبح آمد، سخن علی7 ناتمام ماند، آن هم برای ابن عباس نه برای این بچه‌ها.

داد هم می‌زد: علمنا علم الکتاب،

این شاهد، این عالم به علم کتاب. او می‌داند تنزیل و تاویل چیست، عمومات چیست و مخصصاتش کدام است؟ این می‌داند مطلقاتش کدام است و مقیداتش کجاست؟ این می‌داند کدام جمله از قبیل

«ایاک اعنی و اسمی یا جار» است؟ کجا ضرب امثال است؟ کجا قصص است؟ هدف از قصص چیست؟ حکمت ضرب امثال چیست؟

این‌ها همه حقایقی است در قرآن. به جان مبارک خودم که خیلی عزیز است، اگر امشب ابوبکر و عمر پای همین منبر بودند، تا این مقداری هم که گفتم نمی‌فهمیدند چیست؟ اصلاً فهم و درک همین مطالبی که گفتم، به والله اگر ابوبکر یا عمر داشته باشند. این قدر این‌ها نافهم بودند.

چرا قرآن مجمل و مفصل دارد؟ چرا قرآن ظاهر و باطن دارد؟ چرا قرآن تنزیل و تأویل دارد؟ چرا قرآن به تفصیل یک حکم فرعی را بیان نکرده است؟ یک حکم فرعی را قرآن بیان نکرده است مفصلاً بطوری‌که ما مستغنی از غیر قرآن باشیم،

چرا؟

برای آن‌که علی7 را نصب کند و با مشت توی دهان آن لوطی‌ها بزند، «عشره مبشره» آن‌وقت هرکس می‌خواهد قرآن را بفهمد و به حقایق قرآن آگاهی پیدا کند، چاره ندارد، باید دندش نرم شود، چشمش کور شود، بینی‌اش به خاک مالیده شود، برود در خانه سوخته علی بی ابیطالب7، در آن خانه‌ای که درش نیم‌سوز است باید برود باید در خانه امام حسن7 برود، همان مسموم مظلوم خانه‌نشین، همان که معاویه و لوطی پلنگ‌ها.

دو دسته لوطی داشتیم: یک دسته لوطی ریشو، بی‌پیرها این‌ها خیلی خطرناک هستند،

مؤمن سلام علیکم، التماس دعا داریم!

پدرسگ شرابی کبابی قماری همه فن حریف را می‌بیند، مؤمن سلام علیکم،

پدرسگ با آن صورت تراشیده و سبیل نخراشیده و دستگاه قمار و خم شراب در خانه،

مؤمن التماس دعا داریم!

برای آن‌که موقع خلافت بگویند: این به درد مردم می‌خورد.

«امرنا رسول الله ان نلقی اهل المعاصی بوجوه مکفهره» [15]

این لوطی‌ها، من چنان با آن‌ها دشمن هستم، مدلسین ریاکار حقه باز عوام فریب خر سوار، این یک دسته.

این تیپ ابوبکر و عمر، ابوعبیده، سعد وقاص، ریشوهای مدلس،

یک عده لوطی پلنگ دیگر پیدا شدند، سیستم آن‌ها غیراز این‌ها بود:

قدرت آن‌ها پول بود، حقه بازی بود و پشت هم اندازی بود، با هر بی پدر مادری بسازند، علنی قشون درست کنند، که آن تیپ معاویه بود، معاویه و دستگاه معاویه.

این دو تیپ، لوطی‌های صدر اسلام بودند. خدا برای این‌که دماغ این‌ها را به خاک بمالد، علم کتاب را در سینه اوصیاء واقعی پیغمبر گذاشت، که هرکس اسلام را بخواهد، چشمش کور شود، دندش نرم، بینی‌اش به خاک مالیده شود، برود در خانه علی بی ابیطالب7، به در خانه امام حسن7 برود، نه معاویه. پدر سوخته‌ای که همه فن حریف بود. ظلم و ستم‌هائی که معاویه کرد من می‌توانم ادعا کنم، یزید که هیچ کره خر، این‌های بعد بنی‌العباس هم ظلم و ستم‌های معاویه را نکردند. صدر این پدر و نامرد به آب داد، خلافت را تبدیل به سلطنت کرد، اصلا اوضاع را عوض کرد. باز شیخین روی ریا و سالوسی، قدری سلام سلام، نان جو خوردند، ولی این پدر نامرد این‌کارها را نکرد. صاف کشف عورت کرد، پول‌ها را گرفت و قشون درست کند، کاخ سلطنتی درست کند، همین کارهائی که سلاطین جهان می‌کنند.

برای ارغام انف این‌ها در خانه امام حسن7 را گذاشت، که علم قرآن را بروند از امام حسن7 بگیرند.

در دوره ابوبکر و عمر وقتی سر اینها توی خمره گیر می‌کرد، ناچار بودند بیایند در خانه ابوالحسن7

آی بی‌حیاها.

مشکلات علمی را که از آن بزرگوار می‌پرسیدند، چون او یک همبونی بود! در مشکلات که وا می‌ماندند هم آن بزرگوار و هم بزرگوار دوم، بزرگوار دوم در هفتاد جا گفته‌اند: «لولا علی لهلک العمر» [16] خود این بزرگوار با لب‌های خود فرمودند: «قضیه و لا ابالحسن لها» [17] ، ابوبکرش هم.

این‌ها مشکلات علمی را می‌آمدند از علی7 می‌پرسیدند. گاهی امیرالمومنین7 برای اقامه حجت، برای این‌که به مردم بفهماند که بعد از من کیست، مشکلات را به امام حسن7 ارجاع می‌داد.

بابا امام حسن7 جواب این مسائل را بده،

امام حسن7 جواب را می‌داد.

یک داستانی بگویم.

امیرالمومنین7 که بیرونی و اندرونی و برانی و دخلانی و اطاق انتظار و اطاق سفره انداز و اطاق مبله و اطاق خواب که نداشت، خانه حضرت یک حیاط کوچک پنجاه متر هم نبود. الان معلوم است، بیت فاطمه3 توی حرم پیغمبر جایش معلوم است، یک یا دو تا اطاق داشتند، گاهی پرده می‌کشیدند، گاهی هم امیرالمومنین7 توی این اطاق بود، یک پرده‌ای هم فی مابین بود، حضرت زهراء3 توی آن اطاق بود. امام حسن7 در سن چهارده ماهگی بود، ابوسفیان آمد خدمت امیرالمومنین7،

گفت: یا علی7 مرا بردار ببر پیش پسر عمویت پیغمبر، برای من یک عهد و پیمانی بگیر که در امن و امان و راحت باشیم. حضرت فرمودند: پسر عمویم پیغمبر، کاری به کار شما ندارد.

در این لحظه امام حسن7 آمد پیش مادرش یا پدرش،

بچه چهارده ماهه است،

ابوسفیان، حالا استهزاء بود یا هر چه بود، رو کرد به حضرت زهراء3 گفت: به این بچه‌ات بگو: پیش پیغمبر از ما شفاعت کند، تا به شفاعتش بر عرب و عجم آقا شود.

آقا، یک مرتبه امام حسن7 آمد جلو، در روایت این‌طور دارد، یک دست زد زیر ریش ابوسفیان، یک دست هم به این‌جایش زد، هر دو معنا دارد، یعنی به بینی پدرت، از آن کارهای بد کرده‌ای. این‌طوری اشاره به آن است که تو دیوانه‌ای مثلاً یا به این‌جای بابات. دست به آب رسانده‌اند.

در روایت دارد فرمود بگو:

«اشهد ان لا اله الا الله»،

با زبان فصیح

«و اشهد ان محمداً رسول الله9» تا در امان باشی.

آقا، چنان زد به گاراژ، چنان رفت توی لوله، نفسش قطع شد. اصلاً بچه چهارده ماهه و این‌کارها.

حضرت امیر7 او را بغل کردند و بوسیدند.

حالا یادم نیست حدیث را، ابوسفیان گفت یا امیرالمومنین7،

شکر خدائی که فرزندی عطاء کرده است مانند یحیی بن زکریا7 و عیسی بن مریم7 (آتیناه حکما صبیا) [18]

آن‌ها تا نود سالگی هِر را از بِر تشخیص نمی‌دادند. این آقا در چهارده سالگی، بزرگ بنی امیه را به اسلام دعوت می‌کند، می‌گوید: اسلام بیاور تا سالم بمانی.

روزها پیغمبر منبر می‌رفتند، آیات قرآن می‌آمد، آیات قرآن را برای مردم؛ تنزیلش را وگاهی تأویلش را می‌گفتند، امام حسن7 هم در سن شش الی هفت سالگی است.

آقا، به محض این‌که منبر پیغمبر تمام می‌شد، می‌پرید می‌آمد به خانه، مثل پیغمبر آیات مبارکات را می‌خواند و فرمایشات پیغمبر را تحویل می‌داد به یک مستعمه خیلی دل چسبی، یعنی مادرش حضرت زهراء3. بعد از نیم ساعت پدرش حضرت امیرالمومنین7 می‌آمدند، می‌دیدند حضرت زهراء3 اطلاع دارند از آیه و از تأویل و تنزیل آیه،

می‌فرمود: از کجا مطلع شدید؟

می‌گفتند: پسرم حسن7 آمده نقل کرده است.

چنان بچه باهوش، اولاً علاقمند،

این بچه‌ها اگر به منبر و محراب علاقه داشته باشند قیمت دارند، باید این بچه‌ها را بوئید و بوسید و تشویق کرد. بچه هر روز می‌رفت یاد می‌گرفت، می‌آمد به مادرش یاد می‌داد.

فرمودند: یک روز من می‌آیم پشت پرده پنهان می‌شوم، ببینم این می‌آید چه کار می‌کند؟

خیلی خوب،

حضرت امیر7 بعد از منبر پیغمبر زودتر آمدند، شاید هنوز منبر تمام نشده آمدند، رفتند توی حجره، یک پستو و پرده‌ای بود، حضرت امیر7 رفتند توی پستو پشت پرده.

امام حسن7 رسید، حسب عادت همه روز بناشد سخنرانی کند. هم چنان‌که بر کرسی خطابه مستقر شد، یک قدری زبانش به لکنت افتاد، به آن بلاغت و ملاحت و فصاحت همه روزه نتوانست.

حضرت زهراء3 متعجب شدند، گفتند: مادر، چی شده است؟

تأملی کرد، گفت: «کَل لسانی و قَل بیانی کان سیدا یرانی» [19] ، امروز کسی دارد من را منیتیزم می‌کند، گویا بزرگی به من نظر انداخته است لذا زبان من قدری کلالت پیدا کرده است، بیان من کوتاه شده، یک نفر مراقب من است.

هم چنان‌که این کلمه را گفت، امیرالمومنین7 طاقت نیاورد، ازپشت پرده بیرون آمد، بغلش کرد و ماچش کرد و بوسید.

به همین علمشان، به اطلاعاتشان، به قداست و تقوایشان، این‌ها معرفی می‌شوند که وصی پیغمبر این‌ها هستند نه آن‌ها.

بنا به نقل صحیح‌تر فردا شهادت حضرت امام حسن7 است، در مورد شهادت ایشان دو قول است. یکی بیست و هشتم صفر و دیگری هفتم صفر، و مثل این‌که هفتم صفر قدری صحیح‌تر و قوی‌تر است. ما هم خوش‌وقتیم که هم دارالعلم است و هم دارالعمل است، قدر این‌جا را بدانید، بابا و مادرتان هم قدر این‌جا را بدانند، هم تقوی و قداست شما را تربیت می‌کند و پیوند با آل محمد: و هم به علم ودانش.

خداوند نور تقوی و معرفت خدا و خاتم انبیاء و ائمه هدی را در دل شما آقازاده‌ها بیش از نور علم تابان و متلالا کند.

من هم چند کلمه‌ای بگویم، بعد هم روضه مفصل بخوانم، طلبه‌ها روی همان ایمان و علاقه‌ای که به اهل بیت دارند امشب عزاداری می‌کنند، ظاهرا نوحه خوانی می‌کنند، من هم التماس دعا دارم از گویندگان و شنوندگان،

خدایا به حق امام حسن7 هرکس امشب بر امام حسن7 گریه کرد، او را به بقیع مشرف بفرما.

بندگان صالح خدا بر امام حسن7 گریه می‌کنند، غریب و مظلوم است.

می‌گویند: یا اباعبدالله الحسین المظلوم،

باید بگوئیم: یا ابامحمد الحسن المظلوم،

الان قبر امام حسن7 بارگاه ندارد، بقعه ندارد، شمع و چراغ ندارد، زائر ندارد.

خدا همه را قسمت کند بروید قبرستان بقیع،

مگر می‌گذارند این مشرکین، که خودشان را به عنوان موحد معرفی می‌کنند ولی مشرک هستند، ؟؟؟ 55 با خدا شریک می‌کنند در فرمانفرمایی علمی خود.

خدا کند مشرف شوید، مشرکین دور قبرش راگرفته‌اند، نمی‌گذارند شیعه زیارت دل‌چسب کند. شب‌ها ابداً نمی‌شود و روزها هم موقعی‌که حجاج می‌روند، چهار تا زائر اگر بروند، مثل شمر ایستاده‌اند و جلوشان را می‌گیرند. این مال مماتش است، اما در حیات و زندگیش:

این آقائی که از راه رحمت و رأفت،

دو کفل رحمت هستند، یکی امام حسن7 و دیگری امام حسین7،

از راه رحمت و رأفت، جان وخون هه شیعیان را خرید. جان مقدس خودش را فدای این راه کرد، برای حفظ تشیع و مسلمین، عقد مهادنه با معاویه کرد. در عوض شکرگزاری از این خدمتش، ریختند میان خیمه، یکی عبای آقا را به غارت برد، یکی عمامه‌اش را به غارت برد، یکی فرش را از زیرپایش به غارت برد.

چه موقع بر سر امام حسین7 این بلایا وارد شد؟

جمعی هم با زبان آتش گرفته‌شان آن‌قدر ناسزا به او گفتند،

در ساباط مدائن، خنجر به رانش زدند!

خدایا بحق امام زمان7 هر کس امشب به امام حسین7 گریه کرد چشم او را به امام زمانش روشن کن.

دست این‌ها را به دامنش برسان.

گریه کنندگان امشب را در محضر صاحب الزمان جز یاران آن حضرت قرار بده.

باز هم بگویم تا بنالید و بیشتر گریه کنید.

؟؟؟ 58

آزار زبانی کردند، ؟؟؟ خدانشناس رفت بالای منبر، از آل امیه تعریف می‌کرد.

من بگویم و ناله شما هم بلند شود.

آن‌قدر جسارت به امیرالمومنین؟؟؟ کرد، زخم زبان زد،

آخرالامر هم جگر او را به زهر جفا پاره پاره ...